

گفتمان سیاست خارجی دولت جدید آمریکا در قبال ایران و خلیج فارس

حمید هادیان*

چکیده

چشم‌انداز سیاست خارجی ایالات متحده پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری و پیروزی جمهوری خواهان آن هم پس از ۸ سال ریاست جمهوری بیل کلینتون از حزب دمکرات، از دو بعد برون‌گرا و درون‌گرا قابل تحلیل و بررسی است. در این نوشته سعی می‌شود از بعد برون‌گرا به تحلیل و ترسیم گفتمان‌ها و ادراکات سیاست خارجی و مکانیسم اجرایی روابط خارجی دولت‌های جمهوری خواه آمریکا، به ویژه در قبال جمهوری اسلامی ایران پرداخته شود.

۱- مقدمه

شکل‌گیری پوشش سیاست خارجی دولت جدید آمریکا چه به لحاظ نقش متغیرهای مستقل و چه به لحاظ چشم‌انداز آن از دو بعد درون‌گرا و برون‌گرا قابل تحلیل و کالبدشکافی است. رهیافت سطح تحلیل به دنبال طراحی عرصه‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، برای درک و فهم مکانیسم اثرگذاری متغیرهای مستقل در شکل‌دهی پوشش متغیر وابسته و حتی چشم‌انداز آن آثار است، در این نوشتار سعی شده از بعد برون‌گرا به تحلیل رفتارهای دولت جمهوری خواه آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران برای تدوین و توسعه یک الگوی جدید رفتاری از جانب دولت جدید فدرال آمریکا در قبال مسائل مهم منطقه خلیج فارس نائل آییم.

به نظر می‌رسد که منظومه سیاست خارجی دولت جورج بوش (دوم) از یک طرف متشکل از نخبگان سیاسی - نظامی دولت‌های سابق جمهوری خواه و از طرف دیگر متأثر از دکترین‌های امنیت ملی ایالات متحده در قبال مسائل حساس و حیاتی خلیج فارس است. تأمین امنیت انرژی در منطقه خلیج فارس متعالی‌ترین هدف سیاست منطقه‌ای دولت ایالات متحده به ویژه در دوران جمهوری خواهان بوده است. دکترین دوستونی نیکسون، استقرار یکان‌های شناور آمریکایی در خلیج فارس در دوران ریگان و جنگ دوم خلیج فارس در زمان جورج بوش (اول) از این نمونه‌اند.

ماهیت پیچیده سیاست مبتنی بر قدرت نظامی برای تأمین انرژی در منطقه خلیج فارس از جانب ایالات متحده، نقش الیت‌های نظری و عملی جمهوری خواه در دولت جدید فدران آمریکا، شرایط متحول منطقه‌ای و بین‌المللی ناشی از ظهور بازیگران جدید و پیچیده منطقه‌ای و رشد روزافزون نفت در تشدید رقابت بین متحدان سابق و ماکنون رقبای جدید با آمریکا، چهار سناریوی احتمالی را برای شکل‌گیری پویا سیاست خارجی دولت جدید آمریکا در قبال ایران و خلیج فارس معطوف به نگرش‌های ایران، عراق، اسرائیل و عرب محور ترسیم و قابل‌اهتمام ویژه می‌سازد.

۲- طرح مسأله

در این مطالعه، سؤال زیر مطرح می‌شود:

«گفتمان سیاست خارجی و فرایند اجرایی روابط خارجی دولت جدید آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران چگونه خواهد بود؟»
قبل از پاسخ‌گویی به این سؤال (فرضیه‌سازی) طرح چند پیش‌فرض ضروری به نظر می‌رسد:

- ۱- در تدوین و توسعه گفتمان سیاست خارجی و فرایند اجرایی روابط خارجی دولت جدید آمریکا، عوامل زیادی دخیل و مؤثرند؛
- ۲- برخی از این عوامل، سوابق مؤثر نظری و عملی در سیاست و روابط خارجی دولت جمهوری خواه جورج بوش (اول) در قبال ایران داشته‌اند؛
- ۳- برخی دیگر از عوامل مؤثر، از دستگاه جدید دیپلماسی و موجود در کنگره آمریکا خارجند؛

۴- سیاست و روابط خارجی دولت جورج بوش (دوم) در قبال ایران ریشه در سنت‌های استراتژیک ایالات متحده در قبال مسائل حساس و حیاتی خلیج فارس دارد؛

۵- رقبای تجاری و معارضین استراتژیک ایالات متحده نگرش متفاوت خارجی نسبت به ایران دارند؛

۶- نحوه اتخاذ سیاست و روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز در موضع‌گیری خارجی ایالات متحده مؤثر بوده است.

به این ترتیب روشن می‌شود که از یک طرف بحث سیاست خارجی آمریکا «پیچیده» است و از طرف دیگر «عوامل مؤثر و متفاوتی» در تدوین و توسعه سیاست خارجی دولت جدید آمریکا در قبال ایران دخیل می‌باشند. به عبارت دیگر، چنانچه گفتمان سیاست خارجی و فرایند اجرایی روابط خارجی ایالات متحده را «متغیر وابسته» فرض کنیم، عوامل مذکور، متغیرهای مستقل متفاوتی هستند که در تدوین و توسعه متغیر وابسته مذکور نقش ایفا خواهند کرد.

برخی از متغیرهای مستقل در کانون محیط ملی آمریکا و برخی دیگر در خارج از محیط سیاست‌گذاری ملی این کشور، یعنی واقع در محیط سیاست‌گذاری رقبای تجاری - استراتژیک و دولت‌های مخالف هژمون ایالات متحده قرار دارند. برای بخش دوم، محیط پیچیده سیاست و روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران برای مطالعه و ارزیابی جهت‌گیری‌های خارجی ایالات متحده مهم و ضروری است.

در این نوشته صرفاً به عوامل مؤثر و دخیل ملی در تدوین و توسعه سیاست و روابط خارجی آمریکا در قبال ایران اشاره می‌شود. البته تحلیل و ترسیم همه عوامل مؤثر و دخیل ملی در پویش شکل‌گیری سیاست و روابط خارجی دولت جدید آمریکا در قبال ایران که شامل منظومه سیاسی، اقتصادی و نظامی ریاست جمهوری، کنگره آمریکا، لابی‌های پرشور سیاسی و اقتصادی، برخی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی تأثیرگذار و مهم‌تر از همه خط مشی‌های سنتی و استراتژیک امنیت ملی است، در حوصله این نوشته نیست. لذا در این مجموعه متنوع «صرفاً به خط مشی‌های سنتی و استراتژیک یا استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در قبال مسائل حساس خلیج فارس و به ویژه ایران» اشاره خواهد شد.

- در طرح و بررسی این بحث، ذکر چند پیش فرض مهم دیگر ضروری به نظر می‌رسد:
- ۱- عناصر و مبانی موجود در سیاست امنیت ملی ایالات متحده در قبال ایران و خلیج فارس نیازمند طرح دو طیف زمانی و فضایی مطالعاتی است؛
 - ۲- منظور از طیف فضایی مطالعاتی مذکور، تئوریسین‌ها و متولیان سیاست و روابط خارجی آمریکا در دوره‌های ریاست جمهوری «جمهوری خواهان» است؛
 - ۳- منظور از طیف زمانی مطالعاتی مذکور، «قید زمانی» برای بررسی کارکرد جهت‌گیری‌های خارجی آمریکا است.

با عنایت به این موارد، مقروضات و طرح مسأله این نوشته تحلیلی بدین شرح است:

- ۱- گفتمان سیاست و روابط خارجی دولت جدید آمریکا، ریشه در سنت‌ها و خط مشی‌های استراتژیک و سیاست امنیت ملی ایالات متحده در قبال ایران و خلیج فارس در دوره‌های ریاست جمهوری جورج بوش (اول)، رونالد ریگان و ریچارد نیکسون ۱۹۹۴-۱۹۷۰ دارد؛

- ۲- عناصر فکری طراحان سیاست و روابط خارجی دولت جدید آمریکا که سوابق قابل ذکری در دولت‌های، بوش، ریگان و نیکسون داشته‌اند، ریشه در منظومه تفکرات رئالیستی دارد.

فرضیه: استراتژی قدرت محور (*Power Centric*) متضمن تأمین امنیت انرژی (*Security Energy*) ایالات متحده در خلیج فارس موجب شکل‌گیری پویای سیاست و روابط خارجی دولت جدید آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران می‌شود.

روش پیشنهادی در این بررسی برای تحلیل و ترسیم سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران و خلیج فارس، تئوری واقع‌گرایی (*Realism Theory*) است. یکی از اصولی که واقع‌گرایی در نظر می‌گیرد، توجه سیاست بر اساس درکی است که از قدرت ترسیم می‌شود؛ یعنی سیاست چیزی نیست جز بررسی قدرت. هدف سیاست یا به دست آوردن قدرت است یا حفظ قدرت یا گسترش قدرت یا هر سه مورد^(۱).

بنابراین کشوری که اعتقاد دارد بر اساس تئوری واقع‌گرایی عمل می‌کند در واقع بر منافع حیاتی و استراتژیک خود تأکید دارد.

عالی‌ترین شکل منظومه سیاسی برای گسترش و تعمیق قدرت در سیستم بین‌المللی، «دولت - ملت‌ها» (*Nation - State*) محسوب می‌شوند. دولت‌ها با یکدیگر در نظام

بین‌المللی به تجارت، همکاری و گاهی اوقات منازعه می‌پردازند و تأمین امنیت دولت‌ها جز از طریق افزایش قدرت به ویژه قدرت نظامی امکان‌پذیر نیست. دولت‌ها براساس میزان قدرت خود به ترسیم قلمرو جغرافیایی قدرت می‌پردازند و هرگونه تغییر در منافع موجود در این قلمرو جغرافیایی را «تهدید» (Threat) تلقی می‌کنند. برای مقابله با تهدیدات، دولت‌ها با تاکتیک‌هایی چون توازن قدرت (Balance of Power) و هژمون (Hegemon) به حفظ یا تغییر وضع موجود می‌پردازند و این جا است که مفاهیم مهم چون برتری و نظم (Pax) ظاهر می‌شود. هدف از نهادینه ساختن نظم مذکور مبارزه توأم با دشمنی (Rivalry) با سایر رقباست. رئالیست‌ها می‌افزایند که وقوع جنگ بین دولت‌ها امر طبیعی و عادی است و دولتی در جنگ پیروز می‌شود که به ابزارهای متنوع قدرت دسترسی و سیطره داشته باشد.

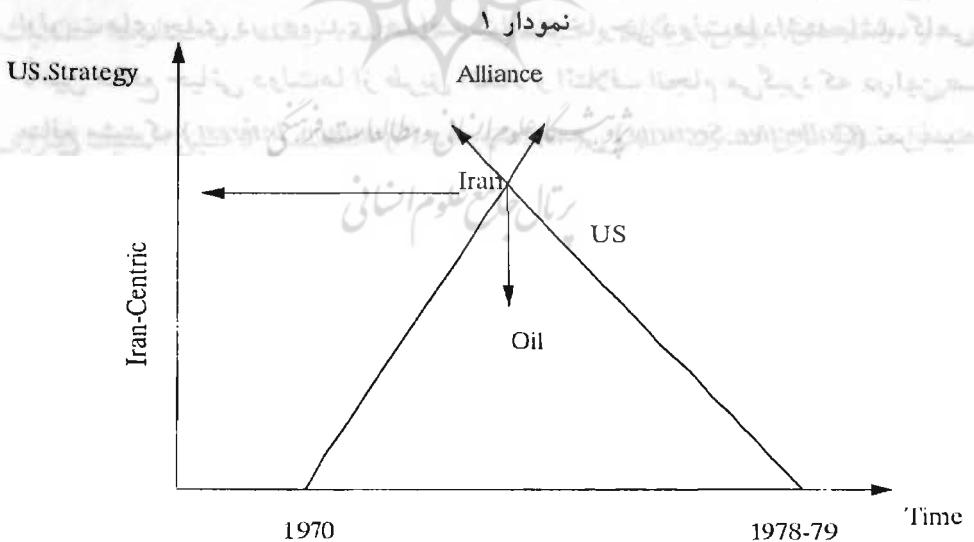
بنابراین در شکل‌گیری پویای سیاست قدرت دولت‌ها روابط تخصیص‌آمیزی مشتمل بر منازعه (Conflict)، اتحاد و ائتلاف (Intervention)، مداخله نظامی و جنگ (War) ظاهر می‌شود. منازعه در پی تعارض منافع به وجود می‌آید و البته اهتمام به منافع می‌تواند اولویت‌های جدی در رده‌بندی اهداف سیاست خارجی دولت‌ها داشته باشد. گاهی اوقات تأمین منافع حیاتی دولت‌ها از طریق اتحاد و ائتلاف انجام می‌گیرد که در این صورت، منافع مشترک (Common Interest) و امنیت جمعی (Collective Security) تعریف می‌شود و به اجرا در می‌آید و متعاقب آن استقرار قدرت نظامی و انعقاد قراردادهای استراتژیک بین دولت‌ها رد و بدل می‌شود. هدف از این استراتژی‌ها حفظ وضع موجود براساس سیاست توازن قدرت یا تغییر وضع موجود براساس سیاست هژمون است. ضمانت اجرایی قوی حفظ وضع موجود یا تغییر وضع موجود به کارگیری قدرت نظامی است و اینجا است که رئالیست‌ها بحث «مداخله» را با توجیه سیاسی قدرت محوری، مشروع توصیف می‌کنند. روشن است که نگرش رئالیستی قدرت کاملاً نگرش دترمنیستی است؛ یعنی هرگونه تحول در شرایط متغیر مستقل شدیداً بر شرایط متغیر وابسته اثر می‌گذارد. براین اساس، جنگ‌ها خشونت‌های سازمان‌یافته‌ای تعریف می‌شوند که در آن از ابزارهای مناسب و از تاکتیک‌های جدی و حساس برای حفظ قلمرو جغرافیایی منافع حیاتی

استفاده می‌شود^(۲). چنین تجویزات رئالیستی سیاسی را ماکیاول در عصر خود، جورج کنان در اواسط قرن بیستم، کیسنجر- نیکسون در دهه ۷۰، ریگان - کاسپرواینبرگر طی ۸ سال ریاست جمهوری و بوش - بیکر در اواخر دهه ۸۰ توصیه کرده و به اجرا درآوردند.

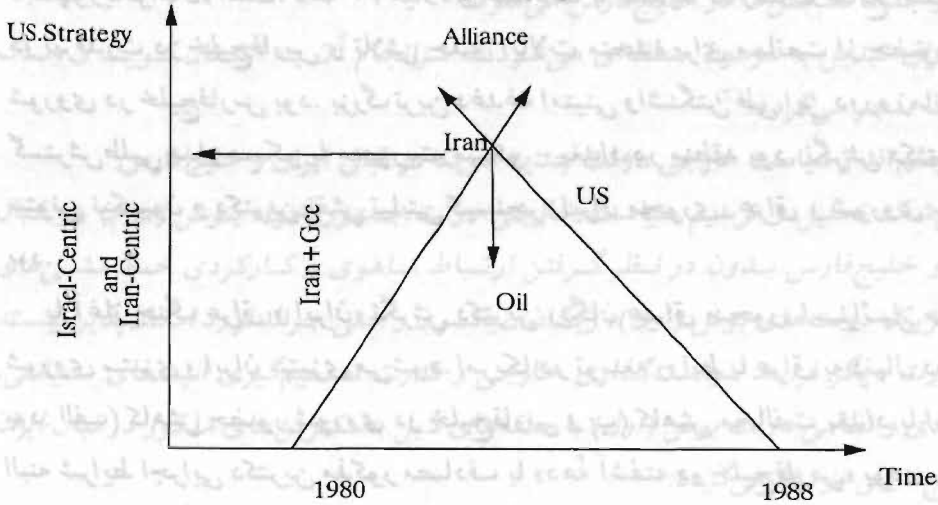
۳- سیاست منطقه‌ای دولت‌های جمهوری خواه آمریکا در قبال ایران و خلیج فارس ۱۹۷۰-۲۰۰۱

الف - دکترین دستونی نیکسون، طرح نقش نیابتی کیسنجر و دکترین‌های ریگان و بوش (اول)

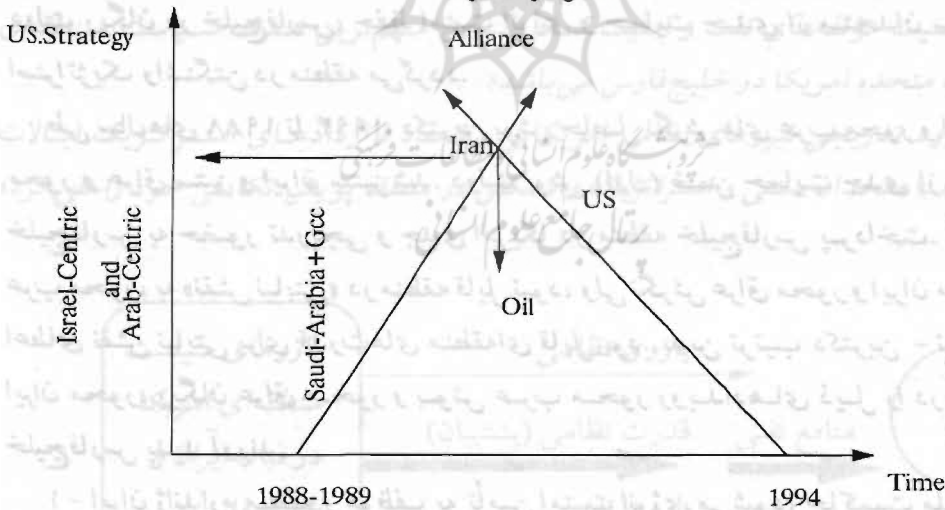
نمودارهای ۱، ۲ و ۳ بیانگر اهمیت عوامل مؤثر نفت و امنیت خلیج فارس در شکل‌گیری پویای سیاست منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا طی سال‌های ریاست جمهوری «جمهوری خواهان» است.



نمودار شماره ۲



نمودار شماره ۳



نمودارهای ۱، ۲ و ۳ بیانگر اهمیت عوامل مؤثر نفت و امنیت خلیج فارس در شکل‌گیری پویای سیاست منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا طی سال‌های ریاست جمهوری

«جمهوریخواهان» است. دهه ۷۰ میلادی مصادف با تشدید تعارضات منافع استراتژیک دو ابرقدرت در خلیج فارس و تلاش جدی ایالات متحده برای ممانعت از حضور جدی شوروی در خلیج فارس بود. بزرگ‌ترین دغدغه امنیتی واشنگتن طی این دوره زمانی مهار گسترش طلبی مدار مسکو با محوریت مسکو - بغداد در منطقه بود. نگرش دکترین دو ستونی نیکسون و دکترین نقش نیابتی کیسنجر؛ ایران محوری، عراق و شوروی ستیزی بود.

با آغاز جنگ عراق و ایران، نگرش دکترین ریگان عراق محور، اسرائیل محور و شوروی ستیزی و ایران ستیزی می‌شود. امریکا در توسعه روابط با عراق به دنبال دو هدف بود: الف) کاهش حضور شوروی در خلیج فارس و ب) کاهش مخالفت بغداد با اسرائیل. البته شرایط اجرایی دکترین مذکور مصادف با «دهه آشفته در خلیج فارس» بود.

به عبارت دیگر دکترین ریگان دنباله‌رو دکترین نیکسون می‌شود و مبنای این دکترین طی سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۰ حاصل نقطه نظرات الیت‌های امریکایی شوروی ستیز و عراق محور بود. ولی از سال ۱۹۸۴ به بعد جهت‌گیری سیاست منطقه‌ای امریکا در خلیج فارس حاصل نگرش اسرائیل محوری می‌شود و ماحصل این دوطیف در استراتژی منطقه‌ای دولت ریگان در خلیج فارس، حفظ امنیت انرژی و حمایت جدی از متحدان سنتی و استراتژیک واشنگتن در منطقه می‌گردد.

طی سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۴، دکترین بوش حاصل نگرش‌های عرب محور و اسرائیل محور و عراق ستیز و ایران ستیز شد. دولت بوش (اول) ضمن حمایت جدی از اعراب خلیج فارس به حضور تدریجی و جدی امریکا در منطقه خلیج فارس پرداخت. نگرش عرب محور، به «نقش نیابتی» در منطقه قایل نبود، ولی نگرش عراق محور و ایران محور به اعطای نقش نیابتی برای قدرت‌های منطقه‌ای قایل بود. بدین ترتیب دکترین - نیکسون ایران محور، ریگان عراق محور و بوش عرب محور رویدادهای ذیل را در منطقه خلیج فارس پدید آورند:

۱- ایران ژاندارم منطقه و موظف به تأمین امنیت انرژی می‌شود، حاکمیت ملی ایران در سایه «روابط مشتری» با واشنگتن نقض می‌شود و توازن قدرت خلیج فارس قربانی سیاست هژمونی طلبی عراق می‌شود؛

۲- عراق مبدل به همکار تاکتیکی منطقه‌ای برای امریکا می‌شود که فرجام آن جنگ ۸

ساله و جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس می‌شود؛

۳- عراق تبدیل به هژمون منطقه‌ای می‌شود که سرانجام آن به اشغال کویت و جنگ ائتلاف منجر می‌گردد. (۳)

ب- چشم‌انداز سیاست خارجی دولت جدید آمریکا در قبال ایران و خلیج فارس

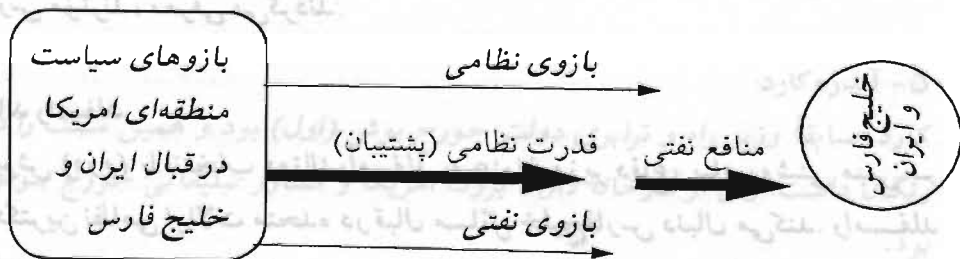
بی‌شک تحلیل و ترسیم سیاست خارجی دولت جمهوریخواه بوش (دوم) در قبال ایران و خلیج فارس بدون در نظر گرفتن ارتباط ماهوی و کارکردی خط‌مشی‌های استراتژیک دولت‌های بوش (اول)، ریگان، نیکسون و حتی جerald فورد امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر فرایند سیاست‌گذاری خارجی و قدرت تصمیم‌گیری الیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت بوش (اول) با حلقه‌های ذیل به دکتورین‌های مذکور در قبال ایران و خلیج فارس مرتبط می‌گردد:

۱- شرایط محیطی منطقه‌ای و بین‌المللی کنونی تقریباً با شرایط محیطی مذکور ریاست جمهوری بوش (اول) شباهت دارد؛

۲- برخی از تئورسین‌ها و پراتیسین‌های دولت جدید آمریکا سوابق جدی و چشمگیری در دولت‌های سابق جمهوریخواه داشته‌اند؛

۳- اهمیت مؤلفه‌های نفت و امنیت کمافی السابق مهم‌ترین هدف سیاست منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس می‌باشد؛

۴- ورود تدریجی نیروهای نظامی آمریکایی و انعقاد قراردادهای استراتژیک ایالات متحده با متحدان سنتی و استراتژیک واشنگتن در منطقه پویش تکاملی خود را طی کرده است.



نتیجه این می‌شود که شکل‌گیری پویش سیاست خارجی دولت بوش (دوم) به عنوان متغیر وابسته، تابع عوامل و متغیرهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله خط

مشی‌های سنتی و استراتژیک ایالات متحده برای تأمین امنیت ملی در خلیج فارس می‌شود. چنانچه دایره فرضی بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی دولت جدید امریکا رسم شود و عناصر و مبانی گفتمان سیاست خارجی مذکور را با هدف تحلیل و ترسیم ادراکات خارجی آن دولت جهت کالبد شکافی جدا سازیم، مفروضه‌های ذیل حاصل می‌شود:

- ۱- دکترین‌های منطقه‌ای امریکا در خلیج فارس حاصل نورم‌ها و فرایند سیاست‌سازی ساختارهای درونی نظام حاکم و قوانین مصوب امنیت ملی امریکا است؛
- ۲- فرایند سیاست‌سازی و شکل‌گیری پویا جهت‌گیری خارجی امریکا در قبال ایران و خلیج فارس معطوف به دو مؤلفه استراتژیک نفت و امنیت منطقه‌ای بوده و در نتیجه نگرش‌های ایران محور، عراق محور، اسرائیل محور و عرب محور متأثر از دکترین‌های سابق جمهوری خواهان در قبال خلیج فارس طی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۴ خواهد بود.

ج- نقش الیت‌های سابق سیاسی و نظامی در شکل‌گیری پویا سیاست خارجی دولت بوش (دوم) در قبال ایران و خلیج فارس

دیدگاه نظری در این باره تئوری نخبگان یا مکتب نخبه‌گرایی (Elitism Approach) که از رهیافت‌های پارادایم رئالیسم سیاسی قدرت است، معرفی می‌شود. براساس مبانی این مکتب نقش الیت‌ها در تشکیل و کارکردهای منظومه سیاسی قدرت رسمی قابل اهتمام است.

با عنایت به این مقدمه برخی از شخصیت‌های ذی نفوذ سیاسی و نظامی جمهوریخواه که در تدوین و توسعه سیاست خارجی و منطقه‌ای ایالات متحده در قبال ایران و خلیج فارس مؤثرند، معرفی می‌گردند:

۱- دونالد رامسفلد

جورج بوش (دوم) با انتخاب دونالد رامسفلد به عنوان وزیر دفاع، پیام روشنی مبنی بر اجرای دکترین نظامی ایالات متحده در قبال مسائل خلیج فارس دنبال می‌کند. رامسفلد وزیر سابق دفاع دولت «جرالد فورد» بود. وی فردی است که به خاطر توانایی‌های برجسته‌اش در امور دفاعی طی سال‌های گذشته از سوی کنگره به ریاست هیأت تحقیق درباره وضعیت حاضر و آینده تهدیدات موشک‌های بالستیک علیه خاک ایالات متحده

برگزیده شده بود. گزارش‌ها حاکی است که مقامات عالی رتبه کاخ سفید توانایی موشکی برخی کشورهای واقع در خلیج فارس از جمله ایران را تهدیدی جدی علیه امنیت ملی ایالات متحده آمریکا ذکر می‌کنند.

۲- ژاک سی. گانسلر

گانسلر قبلاً مشاور اطلاعاتی و تکنولوژی نظامی پنتاگون در زمان ریاست جمهوری جورج بوش (اول) بود. وی اکنون از مشاوران امور دفاعی پنتاگون می‌باشد. گانسلر در شروع کار خود در پنتاگون دربارهٔ توان ضد موشکی آمریکا می‌گوید: «برای من کاملاً واضح است که سیستم دفاع موشکی آمریکا یکی از اولویت‌های بسیار مهم کشور است».

۳- ژنرال کالین پاول

پاول سابقاً رئیس ستاد کل ارتش فدرال آمریکا در دولت جورج بوش (دوم) بود. وی از طراحان جنگ دوم خلیج فارس بود و اکنون به سمت وزیر امور خارجه دولت جدید آمریکا برگزیده شده است.

۴- خانم کاندایز رایس

خانم رایس فارغ التحصیل دانشگاه استنفورد آمریکا و سابقاً متخصص امور بلوک شرق و اتحاد شوروی در دستگاه دولتی جورج بوش (اول) بود. وی اکنون به سمت مشاور امنیت ملی دولت جدید آمریکا برگزیده شده است.

۵- آندره کارد

کارد، سابقاً وزیر راه و ترابری دولت جورج بوش (اول) بود و همین سمت را در دولت ریگان داشت. وی از کارخانه داران بزرگ آمریکا و مشاور تبلیغاتی جورج بوش (دوم) بود.

۶- دیک چینی

چینی در سن ۳۴ سالگی به سمت رئیس ستاد کاخ سفید در دولت جerald فورد برگزیده شده

بود. وی رئیس پنتاگون در دولت بوش (اول) بود و از طراحان نظامی جنگ دوم خلیج فارس علیه عراق به شمار می‌رفت. همچنین چنی از صاحبان پر قدرت نفتی در دستگاه سیاست‌گذاری امریکا بوده است. (۴)

د- سناریوهای احتمالی ناشی از شکل‌گیری پویش سیاست خارجی دولت جدید امریکا در قبال ایران و خلیج فارس معطوف به نگرش‌های ایران محور، عراق محور، اسرائیل محور و عرب محور

۱- نگرش اسرائیل محور

براساس این نگرش سناریوهای احتمالی ناشی از شکل‌گیری پویش سیاست خارجی دولت جدید امریکا در قبال ایران و خلیج فارس معطوف به موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک ایران خواهد بود. منابع انرژی، توان موشکی، قدرت رزمی دریایی و گستردگی همجواری ایران با کشورهای منطقه براساس تئوری کشور - محوری (Country Pivotal Theory)، دولت جدید ایالات متحده را در قبال ایران در یک دوراهی قرار می‌دهد:

۱-۱- سیاست مستقل منطقه‌ای امریکا در قبال ایران و خلیج فارس معطوف به موقعیت ژئوپولیتیک و منابع انرژی ایران خواهد بود که در این صورت، سیاست مذکور جدا از سیاست ژئواستراتژیک اسرائیل در قبال ایران می‌شود و احتمال توسعه مناسبات اقتصادی - سیاسی امریکا و ایران، اسرائیل را در وضعیت منفعلانه منطقه‌ای قرار خواهد داد. استدلال نظری این بحث معطوف به نقطه نظرات جدید جورج بوش (دوم) مبنی بر اتخاذ سیاست مشترک خارجی توأم با همکاری با اعضای برجسته دو حزب دمکرات و جمهوریخواه است و طی سال‌های اخیر نقطه نظرات جفری کمپ، زبیگنیو برژینسکی، اسکوکرافت، گری سیک، لارنس پوتر و پیترو جونز مبنی بر بازنگری در سیاست منطقه‌ای امریکا در قبال ایران و خلیج فارس مورد اهتمام دستگاه دیپلماسی امریکا بوده است.

۱-۲- سیاست مشترک منطقه‌ای امریکا و اسرائیل در قبال ایران و خلیج فارس معطوف به رویکردهای استراتژیست‌های امریکایی و لابی‌ها اسرائیلی مبنی بر افزایش قدرت دفاع موشکی امریکا در مقابل تهدیدات موشک‌های بالستیک برخی کشورهای معارض با

هژمون منطقه‌ای آمریکا می‌شود. براین اساس، حفظ امنیت اسرائیل و سایر متحدان استراتژیک ایالات متحده در صدر سیاست منطقه‌ای واشنگتن در خلیج فارس قرار می‌گیرد و در این صورت بازنگری روابط پرتنش ایران و آمریکا تحت الشعاع نگرش میلیتاریستی حاکم بر تل - آویو و واشنگتن خواهد بود و تحلیل و ترسیم بحران روابط ایران و آمریکا با اصطلاح «از اتوبان تا سنگلاخ» تعبیر می‌شود. استدلال نظری این بحث مبتنی بر اظهارات اخیر مقامات عالی آمریکا مبنی بر افزایش قدرت نظامی و دفاعی آمریکا، ورود طراحان جنگ دوم خلیج فارس به کابینه جدید و تبلیغات پرتنش اسرائیل درباره افزایش خطرات ناشی از قدرت موشکی ایران و احتمال اتحاد استراتژیک مسکو، تهران، دمشق، دهلی نو، پکن و پیونگ یانگ علیه منافع استراتژیک آمریکا در منطقه است.

۲- نگرش عرب محور

براساس این نگرش، دو رویکرد در قبال ایران و عراق ظاهر می‌شود:

۱-۲- عراق کمافی السابق تهدید منطقه‌ای در خلیج فارس به شمار می‌رود؛

۲-۲- سیاست تنش زدایی و ایفای نقش همکار هژمون ایران در کنار عربستان سعودی، فرمول جدید برقراری توازن قدرت در منطقه خلیج فارس را پیش می‌کشد. در این سناریو، ایران وزنه مناسب تعادل در قبال عراق و همکار در کنار عربستان سعودی به حساب می‌آید و بازنگری روابط تهران و واشنگتن به ایفای نقش نیابتی (Proxy Role) ریاض در قبال ایران و آمریکا منوط خواهد بود. در چنین حالتی، مهم‌ترین چالش منطقه‌ای ایران در منطقه یعنی بحران جزایر از طریق عربستان سعودی مهار می‌شود، ولی به طور کامل حل و فصل نخواهد شد. استدلال نظری این بحث مواضع جدید دولت بوش (دوم) بر تشدید مجازات‌ها علیه عراق، برقراری امنیت خلیج فارس و اهتمام به موقعیت ژئواستراتژیک ایران از سوی استراتژیست‌های آمریکایی و نقطه نظرات نظری، آکادمیک و راهبردی جیمز بیل در کتاب عقاب و شیر با این جمله تعبیر می‌شود: «عقاب و شیر یکدیگر را رها نخواهند کرد».

۳- نگرش عراق محور

خط‌مشی‌های سنتی و توسعه طلبانه عراق علیه همسایگان، ابقای صدام حسین در مسند

قدرت علی رغم تلاش‌های جمهوری خواهان دولت بوش (اول)، تنش در روابط کویت و عربستان سعودی با عراق، سیاست پنهان‌گشتار جمعی عراق در منطقه و احتمال برقراری روابط سری تروریستی رژیم صدام حسین با برخی منابع تروریستی منطقه‌ای و بین‌المللی مانع از توسعه مجدد روابط بغداد و واشنگتن به مانند سال‌های حاکمیت جمهوری خواهان در دهه ۸۰ میلادی خواهد بود. استدلال نظری این بحث معطوف به سخنرانی‌های اخیر تند و شدید صدام حسین درباره مسائل منطقه‌ای، اظهارات شدید استراتژیک‌های دولت جدید امریکا در قبال عراق، سوابق سوء موجود مبنی به دست داشتن عوامل امنیتی صدام حسین در ترور نافرجام بوش (اول) و اظهارات اخیر مقامات عالی رتبه کویت مبنی بر جدی بودن توسعه‌طلبی ارضی عراق علیه همسایگان شواهدی دال بر این ادعاست.

۴- نگرش ایران محور

نگرش ایران در شکل دهی پویا سیاست و روابط خارجی به‌ویژه سیاست منطقه‌ای امریکا در قبال مسائل حساس خلیج فارس به عنوان متغیر وابسته، تابع عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. از طرف دیگر عوامل منطقه‌ای به دو دسته عوامل توسعه ساز و مانع ساز به شرح ذیل تقسیم می‌شوند:

۱- ۴- عوامل توسعه ساز

۱- موقعیت ژئوپولیتیک ایران در منطقه خلیج فارس؛

۲- گستردگی همجواری ایران با همسایگان؛

۳- توسعه و تعمیق تنش‌زدایی در سیاست منطقه‌ای ایران؛

۴- گسترش مناسبات همه جانبه ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به‌ویژه با عربستان سعودی و کویت در اتخاذ مواضع مشترک منطقه‌ای در قبال توسعه‌طلبی ارضی و مرزی عراق؛

۵- نقش برجسته سیاسی - اسلامی ایران در سازمان کنفرانس اسلامی و تشریک مساعی با برخی قدرت‌های اسلامی منطقه‌ای در اتخاذ سیاست عربی - اسلامی علیه اسرائیل با هدف حمایت از فلسطینی‌ها؛

- ۶- اتخاذ سیاست رسمی تحریم علیه طالبان، تروریسم و قاچاق مواد مخدر در منطقه؛
- ۷- تلاش جدی منطقه‌ای ایران در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای چون تاجیکستان، اکراد عراق و جنگ داخلی افغانستان؛
- ۸- تلاش جدی ایران در نهادینه ساختن سیاست اعتمادسازی منطقه‌ای (Regional Confidence Policy) با هدف تأمین امنیت دسته جمعی (Collective Security) منطقه‌ای در خلیج فارس؛
- ۹- حضور جدی ایران در مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی با هدف توسعه اصول حاکم بر روابط بین کشورها از جمله احترام متقابل و عدم دخالت در امور دیگر کشورها.

۲-۴ عوامل مانع ساز منطقه‌ای و عوامل فرامنطقه‌ای

- ۱- موقعیت چشمگیر ژئواستراتژیک ایران در منطقه حساس خلیج فارس معطوف به مسابقه تسلیحاتی (Arms Race) در منطقه؛
- ۲- توسعه مناسبات استراتژیک ایران با کشورهای روسیه و چین که با مخالفت جدی آمریکا رو به رو است؛
- ۳- پیگیری تز «نیروی سوم» از سوی ایران با اهتمام به توسعه روابط با روسیه، چین و اتحادیه اروپا در قبال هژمون آمریکا در منطقه؛
- ۴- تبلیغات شدید اسرائیل با هدف بزرگنمایی قدرت موشکی ایران علیه منافع حیاتی ایالات متحده و متحدان سنتی و استراتژیک واشنگتن در منطقه؛
- ۵- تداوم بحران روابط ایران و آمریکا.

۴- نتیجه گیری

ماهیت پیچیده فرایند سیاستگذاری خارجی دولت جدید آمریکا در قبال مسائل حساس و استراتژیک خلیج فارس معطوف به سناریوهای اسرائیل محور، عرب محور، عراق محور و ایران محور با اهتمام به حضور مجدد الیت‌ها و نخبگان نظری و عملی جمهوری خواه در دولت جورج بوش (دوم) نیازمند مطالعه مبانی نظری رئالیسم سیاسی قدرت جهت تحلیل و کالبد شکافی دکترین جدید امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در قابل جمهوری اسلامی ایران بسیار با اهمیت است.

کارکرد، دکترین امنیت ملی جمهوریخواهان امریکا به ترتیب استراتژی دو ستونی نیکسون در خلیج فارس، استقرار تدریجی و سپس کامل ناوگان نظامی امریکا در خلیج فارس در دوره ۸ ساله ریاست جمهوری ریگان و فرماندهی مرکب ائتلاف بین‌المللی علیه عراق به رهبری امریکا در دوره جورج بوش (اول) از این نمونه‌اند.

چهار سناریوی احتمالی حاصل از شکل‌گیری پویا سیاست منطقه‌ای ایالات متحده در قبال امنیت و انرژی در خلیج فارس به شرح ذیل خواهد بود:

۱- در سناریو احتمالی اسرائیل محور، فرایند سیاست‌گذاری خارجی دولت جورج بوش (دوم) تابع لابی‌های اسرائیل در کنگره امریکا خواهد بود. این وضعیت احتمالی حاکی از ضدیت تمام عیار با سیاست‌های خارجی، امنیتی و دفاعی جمهوری اسلامی ایران در منطقه می‌باشد. ولی چنانچه سیاست خارجی دولت جورج بوش (دوم) معطوف به نگرش مستقلی شود، موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک ایران در صدر سیاست منطقه‌ای امریکا خواهد بود.

۲- در سناریوی احتمالی عرب محور، عراق محصور در تحریم‌های بین‌المللی و هدف اقدامات نظامی ایالات متحده و بریتانیا خواهد بود. در مقابل، ایران وزنه مناسب توازن قدرت در قبال عراق و همکار مهم عربستان سعودی و برخی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس برای تدوین و توسعه امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس خواهد بود.

۳- در سناریوی احتمالی عراق محور، احتمال برقراری روابط سیاسی با دولت صدام حسین منتفی است و عراق به واسطه سیاست‌های پنهان و مخرب ایدئولوژیک و استراتژیک یک تهدید بسیار جدی منطقه‌ای علیه منافع و امنیت ملی ایالات متحده خواهد بود.

۴- در سناریوی احتمالی ایران محور، دو دسته عوامل توسعه ساز و مانع ساز منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در خور توجه ویژه است. قدرت و نقش ایران در منطقه خلیج فارس به همراه سیاست تنش‌زدایی به‌عنوان عوامل توسعه ساز منطقه‌ای، محیط پرتنش خلیج فارس و فشارهای اسرائیل جهت تدوین و توسعه فرایند سیاست خارجی خصمانه از جانب دولت جدید امریکا علیه ایران از عوامل مانع ساز منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خواهد بود.

در پایان، منابع مطالعاتی ذیل خوانندگان گرامی را در تحلیل و ارزیابی گفتمان «ایران محور سیاست منطقه‌ای ایالات متحده در قبال مسائل حساس خلیج فارس»، راهنمایی نماید:

- 1- "American Foreign Policy and Iran: Time for a Change? ", Iranian Trade Association , <http://www.gecitics.com>, Jan.26, 1999.
- 2- "US-Iran Congressional Roundtable", American Iranian Council (AIC), <http://www.AIC.org/Pages/new>, July.24,2000.
- 3- Dariush Zahedi and Hooshang Amirahmadi, "Building Bridges Between the US and Iran", *Ibid*, April. 12,2000.
- 4- "Foreign Policy: Presidentials Candidates Views", *Internet, Yahoo*.
- 5- "President Bush's Foreign Policy ",<http://www.ecountries.com>.Dec.2, 2000.
- 6- Barbara Slavin,"Rice Called a good Fit it Foreign Policy Post",[http://www.Ustoday . Com/New/vote.2000](http://www.Ustoday.Com/New/vote.2000).
- 7- Kenneth R.Timmerman", Three for an Activist Foreign Policy",[http://www.Freerepublic . com/ Forum](http://www.Freerepublic.com/Forum). Dec.22/2000.

پی‌نوشت‌ها

- 1- J. Ann Tickner, "Hans Morgenthau Principles of Political Realism", *International Theory*, Edited by James Der Derian, (UK: Macmillan Press, LTD, . 1995).
- ۲- مطالب این بخش از منبع ذیل مطالعه و اقتباس شده است:
- Michael Donelan ,*Elements of International Political Theory*, (New York: Oxford University Press, 1990-1992).

۳- مطالب این بخش از منابع ذیل مطالعه و اقتباس شده است:

1. M.E. Ahrari, Brigid Starkey and Nader Entessar, "Iran, the Persian Gulf and the Post-Cold War Order", *Change and Continuity in the Middle East*, Edited by M.E.